

الصعاليك نيتيم **وازان جمل آنست** كه شخصي گفته است كه
مرا فرزندی در راه بود از وی استدعای دعایی كردم كه آن فرزند
پسر باشد فرمود كه چون متولد شود مرا بخند نام کن چونی متولد شد
پسر بود و پیرا بخند نام كردم **وازان جمل آنست** كه دیگری گفته است
كه مرا فرزندی در راه بود از وی التماس آن كردم كه دعا كند تا پسر باشد
فرمود كه بسیار قدر كه از پسر بهتر باشد چون متولد شد دختر بود
وازان جمل آنست كه شخصي از قاضی كوفه پیش وی گفت كه
كه مرا ایندای بسیاری رساند فرمود كه دو ماه دیگر صبر کن چون از آن
سخنی دو ماه بر آمد قاضی را عزال كردند **وازان جمل آنست**
كه متوکل را خانه بود در وی رفغان بسیار كه هر کسی با بجا در آوی از
اختلاف آواز های ایشان نه سخنی کسی توانستی شنید و نه کسی سخن وی
هر وقت كه تا وی رضی الله عنه بان خانه در آمدی همه رفغان خانه
گفتندی و چون بیرون آمدی آغاز آواز كردندی **وازان جمل**
آنست كه مشغذی از هند پیش متوکل آمده بود و مشغذی های غریب
ی نمود روزی متوکل و پیرا گفت كه اگر مشغذی پیش آری كه علی بن
محمد را نخل سازی ترا هزار دینار بدم مشغذی گفت نالی نكند سگ
بر مانده نمید و مرا بملوی وی بنشانید چنان كردند نادى رضی الله
عنه دست دراز كرد تا نالی بر دارد آن مشغذی عملی كرد كه آن نالی
از پیش دست وی پیرا بدم بار این عمل كرد مجلسیان بخندیدند

مجلسی

مجلس مستوره بود بر آن صورت شیرى كشيده نادى رضی الله عنه
اشارت بان صورت كرد كه بگير اين را آن صورت شیرى شد
و بر جنت و مشغذی را فرورد و باز بسوره آمد هر چند متوکل در
خواست كه كه مشغذی را باز گرداند قبول نكرد و فرمود كه و اتد بعد
ازین هرگز ویران بینید دشمنان خدای را هر دوستان وی مسقط
ی گرداند پس از مجلس بیرون آمد و آن مشغذی را بعد از آن بیج
كس ننید **وازان جمل آنست** كه روزی در ولایت بعضی
اولاد خلق بود و جمیع كثیر بتعظیم و توقیر نشسته بودند و در آن مجلس
چراغی بودی ادب كه حق تعظیم وی بجای نلی آورد و سخن بسیار
می گفت و می خندید نادى رضی الله عنه روی بوی كرد و گفت یا لهذا
تفحك بملایزید و نذهل عن ذكر الله وانت بعد ذلك مز اهل الصبور
آن جوان از آن بی ادبها باز ایستاد آن چون طعام خوردند و پیرا
آمدند روز دیگر مبارک شد و در کیم وفات یافت **وازان جمل آنست**
كه روزی دیگر در ولایتی از اهل سمرقند بودی ادبی در مجلسی چنان
بسهوده می گفت و حق تعظیم وی رعایت نمی كرد فرمود كه این شخص
ازین طعام نخواهد خورد و از خانه خبری فرامد آنكه زندگانی
بر وی تلخ گرداند چون طعام حاضر آوردند و آن شخص دست
بشست و خواست كه از آن طعام تناول كند غلام وی گریانی و فریاد
كرد آن جوان كه ما در توان از نام اتقا ده است و بر شرف مرگت زودتر
از در در آمد

از در در آمد